

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود که به مناسبت معاطات تمسکی بود که مرحوم شیخ به آیه مبارکه احل الله البیع فرموده بودند و این مناسبت پیش آمد که وارد این بحث بشویم. بحث به اصطلاح احل الله البیع آیا اطلاقی دارد که شامل موارد شک هم بشود یا اطلاق قانونی، عرض کردیم کلمات مرحوم آقای اصفهانی را در توضیح عبارات شیخ و تقریری که فرمودند متعرض شدیم، آخر کار هم مرحوم اصفهانی فرمودند که اطلاق آیه محکم است و می شود به اطلاق مراجعه کرد و تمسک کرد و اشتهر تمسک به اطلاق آیه بین علمای اسلام، البته این مطلب که مشهورتر بین علمای اسلام اجمالا تمسک به آیه است درست است، نمی شود انکارش کرد اما این که بگوییم همه تقریبا قبول کردند یا مثلا عددی که مخالفند کم اند این هم روشن نیست، این که عددی که مخالف هستند و تمسک به اطلاق آیه نکردند بلکه به تعبیر خودشان مدعی اجمال آیه هستند مثلا در همین کتاب تفسیر قرطبی به عنوان قال قوم در همین تفسیر آلوسی، آلوسی البته خودش حنفی است، قرطبی مالکی است اما فخر رازی چون خودش شافعی است از شافعی نقل می کند، شما مبنای من را اجمالا فهمیدید، به این نقل ها خیلی اعتقاد ندارم، حالا همین جور اجمالی نقل می کنیم، نه فقط نقل خارجی ها، همچنین داخلی را هم خیلی، اگر واقعا شافعی در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم اعتقاد به اجمال آیه داشته باشد خب این ریشه دار است، ما اول خیال می کردیم که این اختلافات مثلا قرن پنجم، ششم، بحث های علمی که پیش آمده، اگر مثل خود شافعی معتقد به اجمال آیه مبارکه بوده، البته آلوسی یک مطلبی را نقل می کند از عمر راجع به اجمال در آیه ربا، چون این آیه احل الله البیع و حرم الربا تقریبا عبارت آلوسی مشعر به این است که مثلا این شخص راجع به ربا هم می گفته آیه اجمال در باب ربا دارد و آن را در این جا آوردند، فخر رازی هم تقریبا همین کار را کرده، آلوسی هم این کار را کرده، البته آن درست نیست، نسبت این بحث به صحابه روشن نیست، چون آنی که از آن شخص نقل شده این است که ما نتوانستیم پیغمبر تا زنده است حقیقت ربا را از ایشان پرسیم

پرسش: یعنی شبهه مفهومیه دارد؟

آیت الله مددی: مشکلات فراوان دارد نه یکی، اولاً عرض کردیم ابن عباس معروف بود که ابن عباس ربا را فقط در ربای نسیه می داند و می گویند قرآن هم روی ربای نسیه وارد شده چون ربا یک ربای نقد است و یکی ربای نسیه، ربای نسیه همین جور که الان هست، پول را از کسی قرض می گیرد صد هزار تومان، بعد از دو ماه ۱۲۰ هزار تومان می دهد، این اصطلاحاً ربای نسیه است، پول می فروشد در مقابل ۱۲۰ هزار تومان، یک نحوه دیگر ربای نسیه هم به این صورت بوده در آن زمان که مثلاً بهش پول می داده صد هزار تومان می گفته تا یک سال، ماهی به من ده هزار تومان بده، سر سال هم که شد آن صد هزار تومان را کامل بده، این هم بوده یعنی صد هزار تومان به صد هزار تومان بود لکن ماهی هم ده هزار تومان می گرفت که آخر سال هم همان صد هزار تومان را بگیرد، همان مبلغی را که قرض داده بگیرد، ماهی هم در اثنا بگیرد، آن وقت هم باز این کار را می کردند که اگر سر سال می شد و توانایی نداشت پرداخت بکند اضافه می کرد دو ماه دیگر عقب می افتاد، مثلاً می گفت بعد از دو ماه صد و بیست هزار تومان بده، این را اصطلاحاً این دو سه صورت را ربای نسیه می گفتند و این متعارف بود، عرض کردم این ربا در مکه بیشترین قسمتش یعنی یک قسمت این جور مطالب سر مقارضه بود یا قراض بود یا به اصطلاح ما مضاربه بود یعنی پول می دادند افراد جنس می بردند مثلاً شام می فروختند باز از آن جا جنس می آوردند مکه می فروختند، به مسافری می فروختند سودی برایشان در می آمد، این یک کار بود که این مضاربه است و درست است یا در لغت حجاز قراض می گفتند، این را اصطلاحاً قراض یا مقارضه یا فیما بعد مضاربه بهش می گفتند، یک نوع دیگرش هم به همین صورت امروزی ما بود که البته در آن جا هم شواهد نشان می دهد بیشتر قرض دادن، قرض های سرمایه گذاری بوده چون بعضی ها می گفتند در قرض های سرمایه گذاری ربا نیست، ظاهراً در ربای مکه قرض های سرمایه گذاری بوده به این معنا که اهل مکه، آن هایی که وضع مالیشان خوب بود قرض می دادند به اهل سقیف که همین طائف باشد، به اهل طائف چون کرارا عرض کردم طائف یک منطقه بسیار سردی بود، در جغرافیای قدیم در کل جزيرة العرب که مثلاً از حدود بصره و ابوالخصب بگیرد تا آخر یمن در کل جزيرة العرب فقط در طائف زمستان آب یخ می بست، این کوه مرتفع دیگر نداشتند، بزرگترین

مرتفعات کل جزیره العرب در طائف بود که فاصله اش هم با مکه حدود هفتاد کیلومتر است، خیلی فاصله نیست، اصطلاحا دو روز یا یک روز و نصفی، اصطلاح آن روز چون در روز ۴۶ - ۴۵ کیلومتر می رفتند در اصطلاح آن روز یک روز و نصفی تا دو روز فاصله بین طائف و مکه بود، البته کوهستان بود، حالا هم هست، حالا هم بیلاقی ترین منطقه عربستان همان جاست، الان در زمان ما هم همان طائف است و میوه های معروفی داشت خصوصا انگور، الان که میوه های دیگر طائف هم معروف است، لکن به اصطلاح آن ها عنب الطائفی، انگور طائف در آن زمان معروف بود و همین به اصطلاح باغ های انگور که به فارسی تاکستان می گویند و به عربی کر یا جمعش کرور این ها هم زیاد داشتند، طبیعتا پول قرض می گرفتند از پولدار های مکه مثلا ایجاد باغ انگور بکنند برایشان درآمدی داشته باشد، آن وقت به این ها پول می دادند یکساله با سود، ربایی که در مکه بود این بود، بیشتر این بود یعنی سرمایه گذاری، و لذا دو نفر از اهل مکه البته پولدار های دیگر هم در مکه بودند اما این دو نفر بیشترین کارشان روی ربا بود، یکی عباس عموی پیغمبر و یکی هم ولید ابن مغیره که پدر خالد ابن ولید است، پدر خالد که اسمش ولید ابن مغیره ایشان هم جز پولدار های معروف مکه بود و این دو تا با هم شریک بودند، ولید و عباس و قرض می دادند به اهل طائف به نحو ربا و در یک متنی که هست، البته این متن چند جور نقل شده فعلا وارد بحثش نمی شویم یعنی در چند مناسبت بحث شده، یکی هم در ذیل خود این آیه این آمده، و اول الربا اضعه تحت قدمی، لکن خیلی بعید است آن متن در این آیه، به شواهد موجود می خورد به حجة الوداع، پیغمبر در سال دهم من جمله از مطالبی که در روز خطبه عید در منی در عید قربان در منی بیان داشتند چون یک خطبه مال عید مناست در روز دهم است و یک خطبه هم هشت روز بعدش است که غدیر باشد، یکی از اختلافاتی هم که بین علما هست همین است مثلا الیوم اکملت لکم دینکم را آن ها عده ایشان به منی می زنند یعنی هشت روز اختلاف بین مفسرین، در روایات ما به هجدهم زده شده که روز غدیر باشد ولی آن ها، این دو تا خطبه، این دو روز، روز دهم و روز هجدهم، من هم همیشه عرض کردم که یک چند ماهی قبل از رحلت پیغمبر سخت محل اختلاف است، تاریخش خیلی سخت است، یکیش هم همین است، این خطبی که گفته شده روز دهم است به عنوان خطبه نماز عید قربان در منی یا روز هجدهم است در جحفه که اصطلاحا آبی آن جا بوده، جحفه اصلا اول شهر بوده بعد ها از

بین می رود، سیل می آید از بینش می برد و انصافش هم اگر این، چون دعواهای طائفه ای هست و إلا اگر شیعه یک زوری داشتند شاید می رفتند آن جا را آباد می کردند چون شواهد تاریخی دارد، یک جای باستانی باید باشد، تعبیری که خودشان دارند خم، خم بهش می گفتند، در صحیح مسلم وارد شده نزلنا ماء از زید ابن ارقم، یدعی خم، آبی بوده که اسمش خم بوده، این خم همان جحفه فعلی است، جحفه را الان تقریباً احیا کردند، من در ۴۲ سال قبل، ۴۱ سال قبل که حج مشرف شدیم جحفه هیچی نبود، اصلاً راه هم نداشت، راه خاکی بود که حتی فقط ایرانی ها می رفتند، هیچ کس هیچ حاجی ای جحفه نمی رفت احرام ببندد، غیر از شیعیان به طور کلی هیچ کس دیگری نمی رفت در جحفه برای احرام، حالا راه و تشکیلات و مسجد خیلی مفصل است، آن وقت هیچی نبود، یک دو سه تا بشکه بود که با آن ها می شد وضو بگیری، بشکه آب بود، حالا حمام های مفصل خیلی عوض شده لکن این در واقع یک شهر است اصلاً، خود جحفه شرح تاریخی دارد که فعلاً حالش نیست، غرض بین این دو روز اختلاف است، ظاهراً احتمالاً یا منی بوده ی، غدیر که بعید است شاید هم غدیر بوده، که کل ربا فی الجاهلیة تحت قدمی هاتین، و اول ربا اضعها تحت قدمی هاتین ربا عمی العباس، عرض کردم این در ذیل این آیه هم نقل شده لکن خیلی بعید است کما این که گفته شده این آیه من آخر ما نزل من القرآن، این هم بعید است چون این آیه در سوره بقره است، سوره بقره به طور متعارف من اول ما نزل فی مدینة، بعید است این بخورد به آن ایام، آن سوره مائده است من آخر ما نزل من القرآن، علی ای حال راجع به بحث های هم تاریخ نزول این ها بحث های خاص خودش را دارد، بحث های تفسیری و کیفیت نزول بحث های خاص خودش را دارد، همه این ها یک مبانی ای می خواهد و اگر بخواهیم این ها را شرح بدهیم از کل بحث خارج می شویم، یکی دو سال باید بمانیم در این بحث ها و خود کیفیت استفاده حکم از قرآن، قرآن به معنای یک مصدر تشریع این خودش هم خیلی ظرافت دارد، من به نظرم می آید که متأسفانه کلاً دنیای اسلام روی این خوب کار نکرده و ظاهراً سرش هم همان انحراف اولیه است، من حتی گفتم به بعضی از اهل سنت هم گفتم، گفتم واقعا تعجب آور است در روز غدیر، خب این که در کتاب مسلم هم هست که پیغمبر إنی تارک فیکم الثقلین، حالا بعدش هم که آمدیم مدینه بعد هم رحلت پیغمبر، بین غدیر و سقیفه دقیقاً هفتاد روز است، هجدهم ذی الحجة آن سال با بیست و هشتم سال بعد یعنی سال دهم، هجدهم ذی الحجة سال

.....

دهم با ۲۸ صفر سال یازدهم دقیقا هفتاد روز است، شرحش هم چند بار دادم، توضیح دادیم، خب سقیفه تمام شد و انتخاب شد خب این واقعا این طور است دیگر یعنی اقتضا می کرد مسلمان ها از همان اول اولین کاری که به فکرش بیفتند خب پیغمبر فرمود إنی یوشک أن أدعی، من دارم رحلت می کنم و این مطلب هم انجام شد بعد از هفتاد ارتحال پیغمبر اکرم و إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی که در صحیح مسلم آمده، البته قبل از صحیح مسلم، صحیح مسلم به خاطر صحاح ست است، یا کتاب الله و سنتی که در ممتع مالک آمده، در ممتع مالک کتاب الله و سنتی، البته عن جماعة راوی اخیر را بیان کرده است، عن جماعة بلغوا به الی النبی یعنی عده ای از صحابه، علی ای حال این اقتضا می کرد که همان جا بعد از قصه به قول خودشان حالا آن خلافت یا حکومت هر چه بود بچسبند به مسئله قرآن و سنت و قرآن و عترت، ظاهرش این بود دیگر خب، حالا مثلا می گویند قرآن را زمان عثمان جمع و جور کردند، نزدیک بیست و هفت هشت سال بعد از این قصه است، این واقعا چیز غریبی است، نزدیک هجده سال یا بیست سال و سنت را هم اصلا قبول نکردند جمع بکنند تا می شود گفت اولین سنت مکتوب همین ممتع مالک است بین آن ها البته، علی ای حال انصاف قصه این است که اگر روی این جهت کار می شد و از همان اول روی قرآن و سنت و عترت کار می شد فکر می کنم خیلی مشکلات ما به ما نمی رسید، کیف ما کان این ها را یکی یکی بخواهیم بگوییم چون در این آیه مبارکه خیلی بحث های لطیفی شده مخصوصا بحث های اساسی ای که حالا بعضی هایش را اشاره می کنم و می بینیم که بعد ها مثل شافعی معتقد است که این آیه اجمال دارد، خب این یک تعبیر است، خود فخر رازی که شافعی مسلک است خودش هم می گوید من هم عقیده ام این است که آیه اجمال دارد، احل الله البیع، آن وقت چهار وجه برای اجمال آیه ذکر می کنند، چهار وجه ذکر می کند که آیه اجمال دارد، آن وجهی که اساسا محل کلام بوده چون آن وجه را من الان بگویم و در این روایت هم به نظر من روی آن کار شده است، این روایت به نظر من درست بررسی نشده آن وجه این بوده که چطور شد.

آهان من اول ربای نسیه را گفتم، ربای نقد این بوده که شما پنجاه کیلو گندم را به شصت کیلو گندم بفروشید، این بنا بر معروف تحریمش از رسول الله است که سنت باشد، پس ربای نسیه تحریمش فرض است فی الکتاب وارد شده و ربای نقد، ربای نقد همین،

پنجاه کیلو ندم بدهد در مقابل شصت کیلو، این ربای نقد هم توسط پیغمبر تحریم شده، نقل شده ابن عباس گفته ربای نقد حرام نیست، آنی که حرام است ربای نسیه است، بعد ها بهش گفتند که سنت پیغمبر است و چنین و چنان و شهادت دادند ایشان بعد ها برگشت، مراد عمر از این ربا این است که ایکاش ما از پیغمبر دقیقا حدود ربا را سوال می کردیم، آن وقت آن اشکالی که بود غیر از اشکالی که در خود ظاهر آیه است ذلک بأنهم قالوا انما البیع مثل الربا، اشکالی که بعد ها مطرح شد این بود که اگر شما ببینید در ربای نقد، در ربای نقد دو سه جور اشکال وارد شده نه یک جور، یکیش این بود که اگر شما پنجاه کیلو گندم را بفروشید به صد تومان، باز با آن صد تومان شصت کیلو گندم بخرید، شما می گوئید دو تا معامله شد درست است، این اشکال این بود که چرا یکی بشود باطل است، پنجاه کیلو گندم بفروشید به شصت کیلو، این را ربا گفتند، می خواهم این که در ذهن این ها اشکال بود حالا اگر شما دو تا بیع کردید شما پنجاه کیلو را فروختید به صد تومان، بعد با صد تومان شصت کیلو گندم بخرید می گویند این درست است، اشکال همیشه این بود که این ها چه فرقی باهم می کنند، ماهیتا یکی شد دیگر، پنجاه کیلو گندم دادید شصت کیلو گندم گرفتید، چرا در یک معامله باطل می شود و در دو معامله باطل نمی شود؟ این مراد آن شخص که می گوید نفهمیدیم راست هم می گوید، می گوید ما ملتفت نشدیم.

بعد اشکال دیگر این بود که شما می گوئید که پنجاه کیلو گندم در مقابل شصت کیلو گندم، ده کیلو زیادی است، این ده کیلو زیادی ربا درست می کند، خیلی خب فرض کنید قیمت گندم چند است؟ فرض کنید قیمت گندم هر یک کیلویی هزار تومان، پنجاه کیلو به پنجاه هزار تومان، حالا اگر پنجاه کیلو فروخت به پنجاه و پنج هزار تومان، می گوئید این بیع درست است، پنجاه کیلو فروخت به ۵۵ کیلو، می گوئید این باطل است، چه فرقی می کند؟ شما مگر در بیع ربح نمی گوئید؟ خب دقت بکنید! مگر می گویند می شود فروخت با سود؟ این سود از خود جنس باشد یا سود از پول باشد؟ تصور بکنید! قیمت گندم پنجاه هزار تومان است، شما پنجاه و پنج کیلو گندم را فروختید پنجاه و پنج هزار، سود بردید دیگه، پنجاه تومن که پول گندم است پنج تومن هم سود بردید، دقت کردید؟ پنجاه تومن که پول گندم است پنج تومن هم سود بردید شما می گوئید این درست است، اما اگر شما پنجاه کیلو را فروختید به پنجاه

.....

و پنج کیلو، می گوئید این باطل است، خب چه فرق می کند؟ اگر آن جا زیادی است این جا هم زیادی است، ذیل روایت این است که قال علیه السلام قد احل الله البيع و حرم الربا بع و اربح و لا تُرب. این خیلی عجیب است و یا لا تُرب، احتمالا تُرب هم خوانده بشود چون در لغت عرب هر دو بکار برده شده، اربا یربی یعنی ربا داد، ربا یربوا، یعنی زیاده، اگر لا تُرب بخوانیم از باب افعال است به قول ماها، لا تُرب خواندیم از ثلاثی مجرد است، حضرت می فرمایند بیع و ربح اشکال دارد اما ربا حرام است، این در حقیقت همان اشکال است. آن وقت این را آمدند تفسیر بکنند، نکته فنی، خوب دقت بکنید که چطور شما، البته یک بحث این است که این ها تعبد است و خب آن بحث خودش است، یک بحث این است که ما بیاییم این را تصویر بکنیم، اگر پنجاه کیلو را به پنجاه و پنج تومان فروختیم پنج تومن سود بردیم این درست است، پنجاه کیلو را به پنجاه و پنج کیلو فروختیم پنج کیلو سود بردیم این باطل است، ببینید این در حقیقت سوال همین عمر ابن یزید هم هست، قال قلت و ما الربا یعنی چه، شما می گوئید ربا نکن اما سود ببر، روشن شد این مثال من؟ چون این حدیث یکی از مغلفات است، شما چطور می گوئید که سود ببر اما ربا نکن، من الان پنجاه کیلو که تومنش پنجاه هزار تومان است پنجاه و پنج هزار تومان فروختم، خب پنج تومن سود بردم، همین پنجاه کیلو را پنجاه و پنج کیلو فروختم پنج کیلو سود بردم، به پنج کیلو هم می شود پنج هزار تومان، امام می گوید بع و اربح و لا تُرب، اما ربا نکن، قال قلت و ما الربا؟ آیا این مراد جدی روایت این است یک لطافت عجیبی دارد، امام سلام الله علیه می خواهند بفرمایند ببین، اگر شما پنجاه کیلو را به پنجاه و پنج تومن فروختید این در حقیقت یک معامله شده آن پول در مقابل گندم قرار گرفته، لذا آن پنجاه و پنج تومن یعنی به اصطلاح عوض به قول آقایان بدل مسمی یا به اصطلاح قیمت نیست، ثمن است به قول آقایان، این ثمنی است که قرار می گیرد در مقابل پول اما اگر شما پنجاه کیلو گندم را به پنجاه و پنج فروختید این دیگر فقط معامله نیست، پنجاه کیلو در مقابل پنجاه کیلو آن پنج کیلو خودبخود زیادی است، این نکته فنی را ببینید! دقت بکنید! اگر شما پنجاه کیلو را به پنجاه و پنج تومان فروختید یک معامله است، یک واقعیت است، پنجاه و پنجم درهم به طور طبیعی در مقابل پنجاه کیلو است، نمی آئیم پنجاه درهم در مقابل پنجاه کیلو، پنج کیلو زیادی است، یک معامله است، این معامله تقسیط نمی شود، یک معامله واقعی بیشتر نیست، ثمن یا آن پولی که بدل مسمی است یا بدل آن این آمده

چه قرار داده شده؟ پنج درهم، پنج درهم زیادی است، پنج هزار تومان زیادی است، اما اگر شما آمدید این تصور را بکنید پنجاه کیلو گندم را در مقابل پنجاه و پنج کیلو گندم به طور طبیعی پنجاه در مقابل پنجاه است و پنج تا زیادی.

پرسش: یعنی چه به طور طبیعی؟

آیت الله مددی: چون گندم هر دو گندم اند. آن جا درهم است و فرق به همین است، نکته را دقت بکنید. خیلی ظریف است مطلب، آن جا دو تا، ببینید و لذا قال قلت و ما الربا، خب یعنی چه شما می فرمایید ربا، ربح ببر اما ربا نباشد یعنی چه ربح باشد اما ربا نباشد، نه ربا چیست؟

قال علیه السلام: درهم بدرهم مثلین بمثل،

اگر پنجاه درهم را به شصت درهم فروختی آن ده تا زیادی می شود، ربا می شود، اما ار پنجاه درهم را دادی به جنسی که قیمتش چهل درهم است ده درهم زیادی شد، آن یک معامله است، آن دیگر زیادی حساب نمی شود وحنطة بحنطة مثلین بمثل.

اگر حنطه به حنطه، خوب دقت بکنید البته این بحث های اقتصادی خاص خودش را دارد، بعد یک آثاری هم دارد به لحاظ اصول اقتصاد اگر بخواهیم از آن در بیاوریم چون بعضی ها ممکن است از این یک اصل اقتصادی در بیاورند که نظر بیشتر روی اصالت کار بوده یعنی روی ارزش هایی که برای کار بوده یعنی پنجاه کیلو گندم در مقابل پنجاه و پنج کیلو گندم، امام در حقیقت می خواهد در اسلام پیغمبر می خواستند که ارزش کار محفوظ باشد، به لحاظ کار هر دو یکی است یعنی به لحاظ کار پنجاه کیلوی این با پنجاه کیلو یکی است، در حقیقت یک پنج کیلوی زیادی کار از این به او داده شده، این پنج کیلویی که داده شده دو مشکل دارد: هم در او اضافه کرده که به ازا نداشته هم از این کم کرده، این هر دو مشکل دارد، فعلا آن بحث اقتصادی و ریشه هایش را پیدا کردیم فعلا بگذریم تا برسیم به آیه مبارکه، دقت بکنید اینی که از آن شخص نقل شده که پیغمبر اکرم فوت کردند و نشد ما راجع به ربا سوال بکنیم عرض کردم سرش این است، مشکلاتی که در تصویر فرق بین بیع و ربا که ما چطور تصویر فرق بین بیع و ربا بکنیم، البته من

فکر می کنم حالا چه بوده او گفته ما فراموش کردیم و نشد پرسیم خبر ازش نقل شده لا اقل هفتاد مورد گفته بود لو لا علی لهلك عمر، خبر این که خیلی آسان بود برو از امیرالمومنین سوال بکن! این قدر مقدمات و موخرات چیده بشود که اگر پیغمبر زنده بود، اگر بناست که شما به ایشان مراجعه بکنید و کشف احکام الهی بکنید خبر خوب بود این هم می رفتید مراجعه می کردید، از امیرالمومنین سوال می کردید، غرض به هر حال آن هم حرف های خاصی است. آن نکته را خوب دقت بکنید، من نکته دیگری می خواهم بگویم، این نکته ای را که هم فخر رازی آورده هم آلوسی آورده با اختلاف مبانیشان که یکی شافعی است و یکی حنفی است و عرض کردم به طور طبیعی بین اهل سنت یک مدتی اصلا شدت اختلاف بین احناف و شوافع بود لکن عاداتا به طور طبیعی بین حنبلی ها و احناف، چون حنبلی ها به شدت عمل به خبر می کنند و احناف هم به شدت عمل به قیاس می کنند، دو تا تفکر است، اختلافاتی که آن ها با هم دارند بیش از اختلافاتی است که با ما دارند لکن حالا شرایط روزگار جوری شد که شیعه را به این صورت در آوردند.

علی ای حال کیف ما کان ایشان اصرار دارد، آن مطلب که از دومی نقل شد ربطی به آیه ندارد، من می خواهم این را بگویم، آن اصلا ربط ندارد، آن راجع به حکم رباست نه این که فرض کنیم دومی عقیده اش این بوده که چون ربا مجهول است پس این آیه ابهام دارد، راجع به بیعش ابهام دارد، این نیست نه.

یک نکته دیگری هم عرض بکنم چون می خواهیم وارد بحث بشویم و بعد روایت را بخوانیم برای جهات مختلفی که دارد، انصاف قصه همین طور که الان عرض کردم از شافعی اگر چون فخر رازی شافعی است، به هر حال از این که مثل قرطبی ای که در اندلس بوده مالکی است ایشان به عنوان قال قوم آورده که آیه اجمال دارد هم در بیعش هم در ربا اجمال دارد، معلوم می شود که قائل معتابهی دارد، یک چیز شاذی نیست بلکه یک قائل معتبری دارد که برای آیه اجمال قائلند، البته می دانید که بعد ها تعبیری که اصحاب ما کردند و حق هم با اصحاب است گفتند آیه اجمال دارد، آن هایی که منکر بودند، اهمال دارد نه اجمال، فرق گذاشتند بین اجمال و اهمال، بعد ها هم آمدند برای احترام قرآن گفتند آیه در اصل تشریع است، در طول تاریخ ببینیم چقدر اصطلاحات عوض

.....

شده، اگر درست باشد که شافعی گفته از قرن دوم این بحث مطرح شده که آیه احل الله البیع اجمال دارد، بعد ها ما تعبیر به اهمال کردیم و تعبیر صحیح تری که بین متاخرین که، در عبارت مرحوم آقای اصفهانی هم آمد، در مقام اصل تشریع است، ناظر به خصوصیات نیست و یک تعبیری هم بنده صاحب تقصیر کردیم عرض کردیم آیه اطلاق لفظی دارد، اطلاق قانونی ندارد، تعبیر ما این بود، تمام این تعبیرات به یکی بر می گردد. اختلاف تعبیر، یا در اصل تشریع یا اصطلاحی که بنده بکار بردم که آیه اطلاق لفظی دارد اما اطلاق قانونی ندارد، این هم یک تعبیر، یک تعبیری را هم چون پریوز گفتم مثل شبیه قانون اساسی، مراد من نه این که قرآن بگوییم اصطلاح قانون اساسی امروز، عرض کردم همچنان که به مواد قانون اساسی تمسک نمی شود، فقط خبرای قانونی می گذارند که بتوانند مواد قانونی را بررسی بکنند عرض کردم این به منزله آن است و اگر گفتم شعار نه این که قرآن شعار داده، مخصوصا شعار های سیاسی که امروز می گویند که پرت و پلاست، نه به منزله، مراد من از شعار چارچوب های کلی است.

پرسش: خطابات قانونی؟

آیت الله مددی: خطابات قانونی هم مثل قانون اساسی است تقریبا، آن که خطابات قانونی گفتند عرض کردم بحث خطابات قانونی، آنی که من دیدم اولین بار مرحوم آقای آقا شیخ محمد تقی خوانساری آوردند که مخصوصا در این رساله ای که چاپ شده در همین کتاب شرح حال ایشان، یک رساله صلوٰة جمعه به فارسی تقریرات بحث ایشان چاپ شده، من از آن جا نقل می کنم، صحت و سقم هم به عهده ایشان، ایشان گفته این خطابات قانونی است، توش جنبه آمریت و بعث و زجر دارد، خیلی عجیب است، نمی دانم ایشان آن قدر ملتزم به این بحث بود یا نبود؟ منافات ندارد خطابات قانونی باشد بعث و زجر هم توش باشد، علی ای حال و اگر مراد ایشان تصور قوانین غربی است که ممکن است جنبه زجر نباشد عرض کردیم ما مجموعه ای که از شواهد در می آوریم روح آن چه که در احکام شریعت است جنبه قانونی دارد اما در آن قطعا ولایت مفروض است، اگر در قوانین امروز ولایت محفوظ نمی شود و مجلس و پارلمان و اراده مردم و انعکاس اراده مردم و فلان، مثل همان آقا قرارداد اجتماعی می دانند اما در اسلام این قطعی است که جنبه

ولایت هست، این مسلم است، ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا، جنبه ولایت در آن قطعی است، حالا غیر از فروق دیگری که حالا جایش این جا نیست.

علی ای حال کیف ما کان این مطلب را هم خدمتتان عرض بکنیم پس معلوم شد راجع به این آیه یک بحث تاریخی دارد، این طور که مرحوم آقای اصفهانی نوشتند قد اشتهر بین علماء الاسلام، بله مشهورتر این است، قبول دارم، مشهورتر تمسک به اطلاق آیه است لکن مناقشه آن طرف هم خیلی ضعیف نیست، و تعجب هم هست، حالا البته ایشان فکر نمی کنم در وقتی که نوشتند دقت کافی باشد، احل الله البیع را همان طور که فخر رازی نوشته ایشان نوشته در اصول گفتیم که مفرد محلی به لام مفید عموم است، نه انصافا مفرد محلی به لام مفید عموم نیست لذا ایشان اشکال می کند که مفرد محلی به لام مفید عموم نیست، دلالت بر ماهیت می کند، ما اصطلاحا آن ماهیت را اطلاق می گوئیم، احل الله البیع اطلاق است عموم نیست. اطلاق شمولی، ایشان شاید یکمی ذهنش چیز بوده، کسی که گفته عموم یعنی اطلاق شمولی، اطلاق استغراقی، اطلاق افرادی، حالا به عناوین مختلف، شمولی، عرض کردیم حق با فخر رازی است، اطلاق شمولی اصلا نداریم، نه این که ایشان گفته نداریم، ایشان می گوید مال ماهیت است، راست است، این مطلب درست است.

مرحوم آقای اصفهانی به این حدیث مبارک تمسک کردند که مثلا این جا اطلاق دارد اما من فکر می کنم تصادفا

پرسش: شمول یعنی ماهیت است؟

آیت الله مددی: نه اصلا ناظر به شمول و فردیت نیست، خود ماهیت را گفته است. لذا یک صورت هم بیع درست باشد کافی است اما من نکات فنی می گوئیم بحث ها خلط نشود.

ایشان این حدیث را آوردند، البته این حدیث ثانی ندارد، این که ما بخواهیم یکم رویش کار بکنیم چون حدیث دوم ندارد، منحصر به این است، و خوب هم شده که مرحوم آقا شیخ محمد حسین این را آورده، چون این دیگر دوم ندارد، در این جا این جا این است که در آخرش چون من حدیث را هم نخواندم، قد احل الله البیع و حرم الربا، بع و اربح و لا تُرب، ایشان تمسک کردند به این حدیث که

.....

امام تمسک کردند به اطلاق آیه و مخصوصا چون در این جا سوالی که می کند کسی مجبور می شود یک چیزی را بفروشد مثلا احتیاج دارد گرفتاری دارد مجبور می شود فرشش را بفروشد، قیمتش هم هشتاد هزار تومان است، مجبور است هفتاد هزار تومان بفروشد، این سوال این بوده که آیا این رباست یا نه، این حرام است یا نه؟ یکی این که اصلا مضطر است، بیع مضطر حرام است یا مکروه است، دوم این که ربا باشد، بعد مرحوم آقا شیخ محمد حسین می گویند اگر بنا باشد بیع مضطر به این معنا اطلاق به اطلاق آیه برگردیم ربا بهتر به اطلاق آیه بر می گردد، این خیلی عجیب است، امام در این جا بیع مضطر به این معنا مرادش نیست، امام این طور می گوید ارایت و هل رأیت أحدا اشتري، کسی چیزی بخرد غنيا أو فقيرا، یعنی سواء كان غنيا أو فقيرا، إلا من ضرورة، عاداتا انسان یک احتیاج دارد یک چیزی را می خرد، احتیاج دارد ماشین بخرد ماشین قیمتش رفته بالا مجبور است بخرد، امام می فرماید این چیزی را که انسان می خرد همیشه این نیست که به قیمت خودش بخرد، با کم و زیاد می خرد، با زیادت می خرد، هل رایت احدا اشتري شيئا إلا من ضرورة، این که این طور نیست که همیشه مساوی قیمت، آن وقت ایشان می گوید اگر این جا اطلاق آیه شامل این بود به طریق اولی شامل معاطات می شود، انصافا حرف ایشان هم خیلی عجیب است، این بحث ضرورت به این معنا که انسان بالاخره هر چیزی که می خرد این نیست که به قیمتش بخرد، خیلی بیشتر گاهی می خرد، یک کتابی را گرانتر می خرد، یک لباس یا ماشین را می خواهد گرانتر بخرد، این متعارف است، در حقیقت امام به اطلاق آیه اگر تمسک کردند یک فرد شایع است اما معاطات که فرد شایع نیست، معاطات را هم اگر شما قبول بکنید در محقرات شایع است، در غیر محقرات که آقایان معاطات را این طور که به علمای اسلام نسبت دادند به هیچ کس نسبت ندادند درست باشد

پرسش: اولویت را چطور تصور کردند؟

آیت الله مددی: اولویت خیلی عجیب است، ایشان تصور کردند، می گوید اگر شامل این لا یبیع إلا من ضرورة اطلاق شامل او بشود در مثل معاطاة به طریق اولی شامل می شود، من نفهمیدم، مراجعه فرمایید.

پرسش: چون معاطات حالت اختیاری است، حالت اضطرار کم است در زندگی

آیت الله مددی: فراوان است،

پرسش: حالت اختیار خیلی بیشتر از اضطرار است

آیت الله مددی: خب معاطات در هر چیزی نیست اصلا، آن در همه چیز است، عجیب است! شما ماشین می خرید گاهی دو هزار تومان گرانتر، می خرید دیگر خب، پس باید بگوییم تمام این ها رباست؟ و هل رایت احدا، عرض کردم الان غیر از این روایت نداریم، نمی خواهم بگویم این روایت را قبول نکنیم.

اشتری شیئا غنیا أو فقیرا، این غنیا مفعول اشتری نیست، خبر کان مقدر است، سواء کان غنیا أو فقیرا، شما هر جور می خواهید فرض بکنید إلا من ضرورة. یا عمر یعنی عمر ابن یزید، قد احل الله البیع و حرم الربا، حالا عجیب این است که بعد امام می فرماید بع و اربح و لا تُرب، اگر ما باشیم، نکته فنی را به شما بگویم بعد وارد بحث های خود روایت بشویم. نکته فنی این است که اگر ما در احل الله البیع با مقدمات حکمت قائل بشویم که اطلاق شمولی است، حالا اگر قبول بکنیم اما انصافا وقتی امام احل الله البیع و حرم الربا را این جور می گویند بع و لا تُرب، در این جا اگر اطلاق قائل بشویم شمولی بودنش خیلی مشکل دارد، مرحوم آقا شیخ محمد حسین قطعا یک مغز اصولی است، دقت نفرموده، اگر امام احل الله البیع را تفسیر کرد به بع، بع معنای اطلاق در بیع چیست؟ یعنی ماده، چون یک ماده و یک هیئت دارد دیگر، هیئتش هیئت افعّل است و ماده اش هم بیع است، اطلاق ماده قطعا شمولی بودنش محل اشکال است. آن شمولی بودن ماده که بگوییم بع یعنی ماده بیعی که در این هیئت هست آن اطلاق دارد، آن ماده اطلاق دارد، خوب دقت بکنید، این اطلاق ماده را بهش تمسک می کنند اما اطلاق ماده قطعا ضعیف تر است تا اطلاق خود احل الله البیع، البیع که اطلاق باشد این احتمال شمولی بودنش خیلی بیشتر است تا بیعی که در ماده بیع است. بع، امام اگر بخواهند به اطلاق، اطلاق احل الله البیع را تفسیر کردند به اطلاق ماده، به عکس از اطلاق انداختند، از شمولی بودن انداختند، اگر مرحوم آقا شیخ محمد حسین دقت می کردند، عرض کردم اگر ملانقطی بشویم که این عین این لفظ از امام صادر شده، حالا آن نقل معنا کنار باشد، اگر احل الله البیع، آن نکته فنی ای را که امروز می خواستم بگویم دقت کردید؟ شما یک دفعه از احل الله البیع اطلاق در می آورید آن مفرد مصدر محلی به لام است این

.....

ممکن است که ایشان گفته اشتهر بین علمای اسلام که از آن اطلاق شمولی در بیاوریم اما اگر شما بخواهید اطلاق شمولی را از ماده بیع در بیاورید چون هیئت و ماده دارد، مثلاً شما از اطلاق هیئت تعیینی بودن در می آورید، از اطلاق هیئت نفسیت در می آورید، همین طور، از اطلاق هیئت مثلاً واجب عینی است، مثلاً من باب مثال، این اطلاق هیئت، می ماند اطلاق ماده که بیع باشد، این اطلاق ماده چون در ضمنش است به مراتب ضعیف تر از احل الله البیع است، شما باید بگویید این اطلاق شمول دارد، این اطلاق وضعش خراب تر از آن اطلاق است، اگر این حدیث ایشان. نمی دانم روشن شد؟ من بحث اصولی که الان بین ، من عرض کردم یک تحلیلاتی در اصول، در فقه اخیراً از زمان مرحوم وحید بهبهانی خیلی ترویج شده، این از همان سنخ تحلیل هاست، اگر ما بخواهیم با اطلاق احل الله البیع شمول در بیاوریم خیلی راحت تر است تا از اطلاق ماده بیع شمول در بیاوریم.

پرسش: لفظ بع ندارد در روایت

آیت الله مددی: عرض کردم در استبصار بع آمده، ظاهراً همین درست است، شما کافی را نگاه کردید.

پرسش: وسائل هم دارد

آیت الله مددی: وسائل از استبصار گرفته، در استبصار بع آمده، در کافی بع افتاده، حواس من هست، هنوز روایت را نخواندیم، فردا إن شاء الله روایت را بخوانیم فعلاً کلیات صحبت کردیم فردا راجع به روایت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين